

شیخ احمد توری
ترجمه: م. علی میرزایی
اندر کرامت خسته اند

«نهج البلاغه، نهج و راه روش مسلمانان به

سوی وحدت، سیادت، افتخار و مجد»

«گاهی مشاهده می‌کنم که عقلی نورانی که شباهتی به خلقت جسمانی ندارد، از مواکب الهی جدا شده و به روح انسانی متصل می‌شود، او را از حجاب طبیعت بیرون می‌کشد، تا ملکوت اعلیٰ بالا می‌رود و به محلّ شهود نور درخشان می‌رساند و او را پس از رهایی از شائبه‌های تلبیس، در عمارتی که تقدیس را به همراه دارد، سکونت می‌دهد. و لحظه‌هایی است که گویی می‌شنوم خطیب و سخنور حکمت، بلندمرتبان سخن و کارگزاران و سرپرستان امور امت را مورد ندا قرار می‌دهد و موارد صواب را به آنها معرفی می‌کند و آنان را به مواضع شک و ریب آگاه می‌سازد، به نکات ظریف سیاست هدایتشان می‌کند، راههای کیاست را می‌نمایاند و آنان را برای مقامهای ریاست تعالی می‌دهد، آنها را به بلندای شرافت تدبیر می‌برد و بهترین راهبرد را تحت اشراف آنها درمی‌آورد. این کتاب گرانقدر، تماماً گلچینی است که سید شریف رضی از کلام سرور و مولایمان امیرالمومنین علی بن ابی طالب (کرم الله وجهه) برگزیده است.

این کلمات در مقدمه‌ای عنوان شده است که استاد امام محمد عبده آن را بر شرح خود از نهج البلاغه نگاشته است.^(۱)

این گواهی، همچون گواهی و اقرار معروف مدحی نیست که اغلب آن بر آمده از تمایل به مسجمله و تعارف، و کمتر از روی قدردانی

صادقانه است؛ بلکه گواهی حیرت‌انگیز و مبهوت‌کننده‌ای است در مقابل کتابی که نظیری ندارد. این گواهی عالم و مصلح معروف مصری، استاد محمد عبده - از شیوخ الازهر و مفتی پیشین سرزمین مصر - است، و آن را با مهارت و تجربه کافی پس از اطالۀ نظر و تفکر بسیار داده است. این خطیب همان امام علی علیه السلام است که هرگز بر بتی سجده نکرد و حتی در جوانی اش غیر از خدا چیزی را نپرستید. او تنها کسی است که رسول اکرم، خود در منزلشان او را پرورش داده و به ایشان از علم لدنی نکته‌ها آموختند، و این چنین، امام علیه السلام از چشمۀ پیامبر سیراب گشت، تا جایی که حضرت به او لقب داده و فرمودند: «من شهر علمم و علی دروازه آن». امام علی علیه السلام پسر عموی پیامبر بود که حضرت محبوب‌ترین دخترش را به ازدواج او در آورد. ایشان کسی است که در شب توطئه داوطلب شده و به جای حضرت به بستر ایشان رفت تا با نثار جان خود از جان پیامبر حفاظت کند و همواره در تمامی فراز و نشیب‌ها - در سفر و حضر - ملازم پیامبر بود و به واسطه همین مسائل، نمونه و الگویی منحصر به فرد تکوین یافت؛ تکوینی نبوی و خاص که وی را آماده می‌کرد تا در استحقاق و لیاقت،

به منزله هارون برای موسی باشد. او از بین برنده سران کفار و بالابرنده پرچم اسلام بود. «کرم الله وجهه»

همانا مرتبه بی‌نظیر و منحصر به فردی که کتاب نهج البلاغه بعد از کتاب خدا وسنت

رسولش احراز کرده است - یعنی مرتبه سوم - به اقرار و اعتراف همه علماء، علی‌رغم اختلاف در مذاهب و نحله‌های آنها، همچون مرتبه و منزلت صاحبش علی بن ابی طالب علیه السلام نزد حضرت رسول، نسبت به دیگر اصحاب ایشان است.

هیچ کس، کتابی دیگر همانند نهج البلاغه، از لحاظ دقت نظر، صداقت ژرف‌نگری، شمولیت، تداوم در تصویرگرها و تحلیلهای شایسته، راه‌حلهای پیشنهادی به مردم درباره امور، حقیقتها و مشکلات آنها در هر مکان و زمان، نمی‌شناسد.

هر جمله از جمله‌های بیشتر مواضع این کتاب، آیه‌ای قرآنی و یا حدیثی نبوی را یاد آور می‌شود؛ چنان‌که به عنوان خلاصه یا تفسیر آیه و یا حدیثی نوشته شده‌اند. نهج البلاغه، علاوه بر اینکه در فهم قرآن و سنت به طور صحیح و سلیم هدایتگر است، شایستگی آن را دارد تا به عنوان میزان و معیاری به کار رود که سنت در کفه آن سنجیده و صحیح از ناصحیح تمیز داده شود.

در این مورد جای هیچ شگفتی نیست؛ چرا که صاحب این کتاب (کرم الله وجهه) طبق گفته محمد عبده در جایی دیگر، کاتب وحی رسول و نزدیک‌ترین مردم به فصاحت و بلاغت ایشان بود و اقوال آن حضرت را بیش از همه در خاطر داشت... و چه در جوانی و چه در بزرگسالی، بامدادان و شامگاهان، و به هنگام صلح و جنگ، با ایشان همراه بود؛ تا جایی که به اخلاق حضرت تخلّق جسته و به صفات ایشان تسمیت یافت، و دین را به‌طور عمیق از ایشان آموخت و با آنچه

اندیشه‌های الهام‌گرفته نهج البلاغه

شماره ۱۲۱

که جبریل نازل کرده بود، تربیت یافت و بدنی ترتیب از فقیه‌ترین اصحاب حضرت و بسحق‌ترین قاضی و محتاط‌ترین، داناسترین و دقیق‌ترین آنها را در ارائه فتواها بود. همچنین نزدیک‌ترین آنها به راه صواب بود، تا جایی که عمر گفت: «در معضل و مشکلی که ابوالحسن در آن حضور نداشت، فرو می‌ماندم.» یا اینکه: «اگر علی نبود، عمر، هلاک می‌شد.» و میزان و معیاری که ایشان در مقابل کسی که از احادیث بدعت گذاشته شده و یا اخبار و احادیث مختلف و متفاوت در میان مردم سؤال می‌کند، ارائه می‌دهد، همواره بهترین میزان برای کسی بوده که با سنت در ارتباط بوده است. «در میان مردم، مسائلی از قبیل حق و باطل، راست و دروغ، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، آنچه که باید محفوظ بماند و آنچه که پندار و وهم است، وجود دارد. در زمان رسول الله -صلی الله علیه و آله و سلم- کلام‌ها به دروغ به ایشان نسبت داده می‌شد. تا جایی که ایشان به خطابه ایستاده و فرمودند: هر که از روی عمد، کلامی را به دروغ به من نسبت دهد، جایگاهش در آتش باد!

این حدیث چهار را برای تو معرفی می‌کنند که نفر پنجمی برای آنها نیست. اولین آنها مردی منافق و مظاهر به ایمان و اسلام است که از گناه و معصیت دوری نمی‌کند و کلامی را متعمدانه به رسول (ص) نسبت می‌دهد. اگر مردم می‌دانستند که وی منافق و دروغ‌گوست، از او چیزی نمی‌پذیرفتند و کلامش را تصدیق نمی‌کردند. اما آنها می‌گویند که فلانی صحابه رسول خدا (ص)

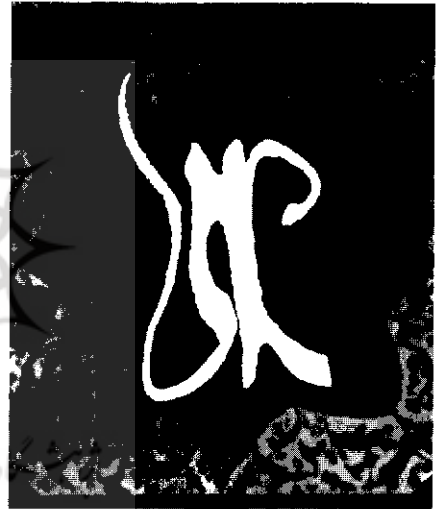
است. از ایشان دیده و شنیده و مطالبی را فرا گرفته است. پس سخن او را می‌پذیرند؛ در حالی که خداوند پس از پیامبر (ص) باقی مانده و بنا تسزویر و بهتان، به حاکمان گمراه و دعوت‌کنندگان به آتش دوزخ نزدیک می‌شوند؛ کارها را به دستشان سپرده و آنها را بر مردم حاکم می‌کنند و آنها، از دنیا بهره می‌برند. چراکه مردم بر وفق پادشاهان و دنیاکار می‌کنند، مگر آن کس که از خدا بترسد و معصیت نکند. این شخص یکی از آن چهار نفر است.

فرد بعدی کسی است که از رسول خدا کلامی شنیده و آن را با وجه کاربرد و هدف آن کلام به خاطر نسپرده است؛ بنابراین در آن توهم می‌کند و می‌گوید من از رسول خدا (ص) شنیده‌ام. اگر مسلمانان می‌دانستند که او دچار وهم و اشتباه شده، از او نمی‌پذیرفتند و اگر خود می‌دانست که چنین است، قطعاً آن را نمی‌پذیرفت و اگر می‌دانست رد می‌کرد.

شخص سوم، از رسول خدا (ص) کلامی را شنیده که ابتدا حضرت به آن دستور داده و بعد، از آن نهی فرموده است و او این را نمی‌داند؛ و یا این چنین شنیده که ابتدا از آن نهی شده و بعد به آن دستور داده شده است. بنابراین نمی‌داند که منسوخ را حفظ کرده و ناسخ را حفظ ننموده است. اگر می‌دانست که آن کلام منسوخ است، آن را رد می‌کرد و اگر مسلمانان می‌دانستند که آنچه از او می‌شنوند، منسوخ است، آن را نمی‌پذیرفتند.

و چهارمین فرد نه به خدا دروغی می‌بندد و

نه به رسولش، به خاطر ترسی که از خدا دارد و بزرگی و بلندمرتبگی ای که برای رسول خدا (ص) قائل است، از کذب و دروغ بیزار است و هم و پندار نادرست ندارد؛ بلکه آنچه را که شنیده، به همان صورت حفظ کرده است؛ بنابراین همان را فرارو می آورد؛ نه چیزی به آن می افزاید و نه از آن می کاهد. ناسخ را حفظ کرده و بدان عمل می کند و منسوخ را حفظ کرده و از آن دوری می نماید؛ خاص و عام را می داند و هر



چیز را در جای خود قرار می دهد و به متشابه و محکم آن واقف است.

کلام حضرت رسول دو وجه داشته است: کلام خاص و کلام عام. آن کس که به منظور خداوند و منظور رسول خدا (ص) آگاه نیست، آن را می شنود؛ شنونده یاد می گیرد و بدون معرفت نسبت به معنا و مراد آن شأن و موقعیت بیان کلام، آن را به کار می برد. همه صحابه رسول الله (ص) چنین نبودند که از پیامبر (ص) سوال کنند و طلب فهم نمایند. حتی بودند کسانی که

دوست داشتند حضرت عرب و غیر عرب را زنده کند و از آنان بپرسند و آنها از ایشان بشنوند و چیزی نبود که بر من بگذرد مگر اینکه از ایشان سوال کرده و آن را حفظ می کردم. و این، دلیل وجود اختلاف میان مردم و تفاوت در نقل روایتهاست. (جزء دوم / صص ۱۹۹ - ۱۸۸) امام همه این مطالب را در یک جمله از کلام خود در خلال نامه معروفی که به مالک اشتر نخعی نگاشته، بیان کرده است: «انتساب به رسول، اخذ سنت جامع از ایشان است.» آیا در اینجا تمام علل اساسی اختلافات و تفرقه بین مذاهب اسلامی - به خصوص شیعه و سنی روشن نشده است؟ ... و در همینجا - منظور فهم همین درس امام و گزینش نتایج منطقی از آن است - اسباب حل این اختلافات وجود دارد.

موضوعی که نزد امام ارجحیت دارد و هیچ خطابه، خطابه و رساله ای، و همچنین هیچ تعلیمی از تعلیمات ایشان علیه السلام از این مطالب خالی نبوده و حداقل حدود دو ثلث از نهج البلاغه را به خود اختصاص داده است، توحید و تصور ذات خداوند متعال و صفات اوست که بسیاری از متکلمین و فلاسفه مسلمین در آن گمراه شده اند. امیرالمؤمنین در این باب، مادیون و دهری های پیشین و معاصر را با دلیل و برهان، وادار به سکوت نموده است.

برخی از محققان، به همگان آورده دلیل و استدلال مداوم درباره صلاحیت تردید در صحت انتساب زبان نهج البلاغه و اسلوب آن به امام علیه السلام دچار اشتباه فاحش می شوند. این

اندیشه های
الهام گرفته
نهج البلاغه

شماره ۱۱ و ۱۲ ۱۴۳

پدیده‌ای که حقیقتاً بر ظاهر کلام امام متجلی شده و ما آن را به شکلی روشن‌تر و صادقانه‌تر در معنا و مضمون این کلام می‌یابیم، به حقیقت تاریخی مورد تأکید باز می‌گردد، که چیزی نیست مگر همام منبع الهی محمدی که فراگیری امام به طور مستقیم از این منبع بوده است و جهالت به این واقعه یا تجاهل نسبت به آن، باعث گمراهی بسیاری شده و بسیاری از مسلمانان سنی و شیعه را از استفاده از این کتاب و هدیه دادن آن به یکدیگر باز داشته است. در حالی که شایسته است استفاده و هدیه دادن آن، در راه تحقق وحدت لازم میان مسلمانان برای بازگرداندن مجد و عزت و شرف مطلوب آنها به کار رود.

به عنوان مثال، امام به وضعیت عالمان و قاضیان و مشکل استقلال و سلطه قضایی در بیان حکم و تسلط داوران و حاکمان در زمان خود، می‌پردازد. بی‌شک، ایشان وضعیت سخت کنونی را که ما امروزه در هر کشوری از کشورهای اسلامی، با آن مواجه هستیم و در آن زندگی می‌کنیم، متصور شده‌اند:

«به یکی از آنها، قضاوت در حکمی از احکام ارجاع داده می‌شود. در آن مسئله با رأی و نظر خود حکم می‌دهد. همان قضیه را به دیگری ارجاع می‌دهند، برخلاف حکم قبلی، حکم می‌کند. سپس قاضیان همگی نزد امام می‌روند؛ امامی که به فهم و غور در احکام آنها می‌پردازد و آراء همگی آنها را تصویب می‌کند.» (صص ۵۵-۵۱ از ج ۱ اول)

در زمینه علوم سیاسی و اجتماعی، چیزی به گرد نهج البلاغه نمی‌رسد. در نامه‌ای که علی بن ابی طالب - امیرمؤمنان - به مالک بن حارث اشتر نخطی - والی خود در مصر - نوشته‌اند، ما نکات عجیبی را می‌بینیم. شاهدیم که چگونه متحجج‌ترین افراد این میدان در همه نقاط دنیا، هنوز هم حقیقتاً از مقام و منزلت امام - کرم الله وجهه - فاصله دارند:

از لحاظ تطبیق و تنظیم امور فنی در غایت دقت، صداقت و شمولیت همه گروه‌ها - چه کارگزاران حکومت و چه کسانی که به آنان حکم می‌شود -؛ از قبیل: «سپاه خدا و نویسندگان عام و خاص، قاضیان عادل، کارگزاران منصف مهربان، اهل خراج و جزیه، تاجران و صنعتگران، طبقه پایین جامعه که حاجتمند و مسکین هستند.»

همراه با توصیف دقیق خصایص، اخلاق و ویژگیها و تمایلات هر یک از این گروه‌ها و تعیین نقش آنها، حقوق و تکالیفی که در مقابل حکومت و جامعه دارند و به سود یا زیان آنهاست، به علاوه توضیح صادقانه‌ترین ویژگیها و مشخصاتی که در گزینش استخدامی آنها باید لحاظ شود. همه این موارد به خاطر دفع ظلم و ستم، ممانعت از فساد، و تحقق عدالت، امنیت و آبادانی کشور و رفاه بندگان خداست.

پی‌نوشت‌ها

مقدمه

شریف رضی، گردآوری نهج البلاغه را در سال ۴۰۰ هجری به پایان رساند و شک و تردید در صحت نسبت دادن این کتاب به امام از سال ۶۰۸ هجری آغاز شد.

احتمالاً اولین ادیبی که درباره نهج البلاغه شک کرده و گمان برده که مؤلفش خود شریف رضی است، ابن خلکان - صاحب کتاب وفيات الأعیان - است و سپس، تذکره نویسان پس از وی نظیر صلاح الدین صفدی و غیره به تقلید از او، این شک و تردید را عنوان کرده اند.

اما ادبای معاصر ما در قبال این تردید به چند گروه تقسیم شده اند: گروهی به دفاع از نهج البلاغه برخاسته و اثبات کرده اند که هر آنچه که در نهج البلاغه آمده، متعلق به امام است ... و گروهی، برخی از این گمانها را باطل شمرده و درستی برخی دیگر را اثبات کرده اند. گروهی نیز ما را از اسباب و علل جدیدی برای تردید در این زمینه آگاه ساخته اند. دسته ای هم به این شیوه و منوال قدم نهاده اند که در صحت نسبت دادن همه مطالبی که در نهج البلاغه آمده، به حضرت علی اظهار شک نموده و آن را بعید شمرده اند، از میان این گروه، استاد احمد حسن زیات است که در کتاب خود با عنوان «تاریخ الادب العربی» این مطلب را بیان کرده است.

زیات تحت عنوان «نمونه ای از کلام او» می گوید: «کلام امیرالمومنین به دور سه محور حرکت می کند: خطبه ها و اوامر، نامه ها و رسایل، حکمتها و مواعظ. شریف رضی آنها را به این

از خزانة
الکتاب
محمّد علی اسیر
ترجمه: م. علی میرزایی

نهج البلاغه
پس از هزار سال

شماره ۱۱/۱۴۵

منوال در کتابی که آن را نهج البلاغه نامیده، جمع نموده است؛ چرا که این کتاب - همان طور که رضی به حق گفته - چنین است: «ابواب خود را برای بیننده اش می‌گشاید و جویندگان را به خود نزدیک می‌کند. نیاز متعلم و عالم در آن وجود دارد و خواسته انسان بلیغ و زاهد را بر آورده می‌سازد. در لابه لای آن، در باب توحید و عدل کلامی را آشکار می‌کند که هر عطشی را سیراب می‌گرداند و هر شبهه‌ای را روشن می‌سازد اما کلام درست آن است که بیشتر مطالب این کتاب، متحول بوده و مطالبی در آن داخل شده است.

این حکم بی چون و چرا و مطلق او درباره نهج البلاغه است که آن را بی با کانه همچون امری مسلم بیان کرده است. اما این ادعا را با دلیلی قاطع که منطبق بر شیوه نوین بحث و تحقیق علمی باشد، اثبات نکرده است. زیات در ارائه این حکم شیوه این خلکان را دنبال کرده ... و به همین واسطه، وی مقلدی است که از تاریخ‌نویس پیش از خود تقلیدی فوق العاده کرده است ... جز اینکه این خلکان و دیگران که به شرح و بسط دلایل تردیدشان درباره نهج البلاغه پرداخته‌اند، در واقع، درک و فهم ناپخته خودشان را در زمینه فهم امام علی علیه السلام و عصر ایشان ابراز نموده‌اند ... اما ما - زیات - که بر او واجب است که با قلم روان خود و بصیرت و فهم ناقدانه اش بر این شک و تردید و اشتباه، خط بطلانی بکشد، می‌بینیم که چیزی به این مطلب نمی‌افزاید، جز اینکه این خلکان را بی هیچ دلیل موجهی و مسلک قابل اقتاعی، مقتدای خود قرار

می‌دهد ... آیا بررسی و مطالعه آثار ادبی‌ای که در صحت آنها شک و تردید شده، به این صورت است؟

و شما محققاً و متحیراً سؤال خواهید کرد که چرا این شک و تردیدهایی که مبتنی بر پایه ثابت علمی و ادبی و عقلی نیستند و فقط حدس و گمان می‌باشند، با دلیل و سببی که برای بیان حقیقت است، پایان نمی‌پذیرد.

می‌گویند بیشتر نهج البلاغه ساخته و پرداخته شریف رضی است و این مطلب را با چندین علت بیان می‌کنند که ما آن را در چهار مورد خلاصه کرده ایم:

(۱) صنعت سجع و تکلف و آرایه‌های لفظی که عصر علی علیه السلام با آن آشنا نبوده و جز در عصر عباسی شناخته نشده بودند.

(۲) تعریض و کنایه به صحابه - همچون معاویه، عمر و بن عاص، طلحه و زبیر و یارانشان - و این مطالب از مردی فاضل همچون علی صادر نمی‌شود.

(۳) ظرافت در توصیف و افکار عالی و سیاستمداری متمدن و به کارگیری الفاظ مصطلح - همچون «این» و «کیف» و روش عددی در شرح مسائل و تقسیمات فضایل و رذایل - همچون قول ایشان که می‌فرمایند: «استغفار بر هفت معناست» و «ایمان بر چهار رکن استوار است: [صبر، یقین، عدالت و جهاد] و «صبر چهار شاخه دارد ...»^(۱) - و همه این مطالب شناخته شده نبوده است، مگر پس از برگردان کتب ایرانی و یونانی به عربی.

۴ ادعای داشتن علم غیب، و این امری است که مقام علی از داشتن نظیر آن میزاست. ما به بررسی و کنکاش در این دلایل چهارگانه می‌پردازیم و با دلایل روشن و واضح و نافذ، فساد و بطلان این دلایل را مشخص می‌سازیم.

دلیل اول

ما تمام خطبه‌های امام را مورد مطالعه قرار دادیم و در آن نه نشانی از صنعت پردازی بود و نه اثری از بی‌محتوایی و تکلف که برسم نوشته‌های پر تصنع و مستجع است. هرگاه جمله‌ای از جملات این کتاب را مورد بررسی و بینش دقیق قرار دادیم، نبض زندگی، شادی و جاودانگی در آن می‌تپید و هر کلمه‌ای از کلمات آن را که مشاهده کردیم، برآورنده نیازی بود که بدان محتاج بودیم؛ بی‌آنکه موجب آشفتگی کلام شده و یا نابجا باشد. گویا این کلمه خلق شده بود تا در همان جایگاه قرار گیرد. و در آن هنگام که نفوس آدمیان با خواندن این کتاب به لذتی روحانی و عمیق دست یافت که برآمده از لابه‌لای اسلوبی قوی و عالی بود که در ضمیر ناخودآگاه و ذهن انسان جریانی همچون جریان آبی زلال را داشت که گاه بوی خوش بر تو می‌دمد و گاه به حرارت سیاست تو را می‌سوزاند در چنین زمانی به ناگاه، خودت را گم می‌کنی و در بهشت آن نقطه از کلامی که می‌خوانی، با آرامش خاطر و رضایت، زندگی می‌کنی.

شاید تساوی جملات اول با جمله سوم در قافیه و حلاوت آهنگ موسیقی، عاملی است که

بذر این شک را در دل‌های ناقدان نهج البلاغه افشاند است و آنان گمان برده‌اند که عصر علی با چنین شیوه‌ای ناآشناست؛ در حالی که از نظر چنین اشخاصی پنهان مانده است که عصر علی همان عصری است که زبان عربی در آن دوره بر فراز آسمان بلاغت به پرواز درآمده بود و قرآن کریم نیز در دوران علی علیه السلام نازل شد. و علی علیه السلام اولین ستاره بشری است که خود را به پیامبر نزدیک کرد و با او انس گرفت و احساسات و عواطفش با قول خداوند متعال که فرمودند: «بخوان به نام پروردگارت که خلق کرد، و انسان را از خون بسته‌ای آفرید»، درآمیخت. قبل از نزول قرآن کریم

«نثر جاهلی دارای موسیقی و آهنگی

همانند شعر بود که گاه جملات موزون مسجعی که عرب بادیه‌نشین بدون تکلف آن را به زبان می‌آورد، در این نثر راه می‌یافت.»^(۲)

«راویان، برخی از خطبه‌های اعراب بادیه‌نشین برای ما نقل کرده‌اند که معمولاً این خطبه‌ها قطعه‌هایی کوتاه از موعظه بود که به شکل مسجع یا چیزی نزدیک به آن بیان می‌شد»^(۳)

ما در این مقوله مثالی را ارائه می‌دهیم از قسمتی از خطبه قس بن ساعده که پیامبر این خطبه را شنیده و درک کرده است، خطبه‌ای که قس بن ساعده در بازار عکاظ، در حالی که سوار بر شتری بود، بیان کرد:

«ای مردم! بشنوید و آگاه باشید و چون مطلبی را شنیدید، از آن بهره‌گیرید. بدانید که هر

کس زندگی کند، می میرد و هر که بمیرد، از دست می رود و فانی می شود. هر آنچه که قرار است، خواهد آمد. شب تاریک است و آسمان را برجهایی است و زمین، دزه هایی دارد و دریا را امواجی است و...»^(۴) و بسید در توصیف گیاهی که «تربه» نامیده می شود، گفته است:

«این ترابه نه آتش برمی افروزد و نه شایستگی منزل آدمی را دارد و نه پناهگاه کرکسان تواند بود. شاخه هایش باریک و خیر و نفش اندک است، شاخسارانش ناتوانند و قبیح ترین گیاهان از لحاظ چراگاه کوتاه ترینشان از جهت شاخه است و بیشتر از بقیه قلع و قمع می شود.

ابن مسعود از رسول خدا رواست کرده که فرمودند: «از خدا حیا کنید آن چنان که سزاوار حیا ورزیدن است.» عرض کردیم: ای رسول خدا ما شرم می کنیم. فرمودند: این شرم کردن، مقصود نیست؛ بلکه شرم و حیا از خدا آن است که سر و آنچه را که شامل می شود و شکم و آنچه که دربر می گیرد را، حفظ کنی و مرگ و پوسیدگی در خاک را به یاد آری. هر کس آخرت را بخواهد، زیست زندگی دنیا را ترک می کند.^(۵)

آیا در این سخن سجع و صنعت پردازی و زینت های ظاهری است؟!

و آیا آنچه در قرآن آمده همانند قول خدا که می فرماید:

«وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ

یوحی * علمه شدید القوی * ذومرّة فاستوی و هو بالأفق الأعلى»^(۶)

سوگند به ستاره چون فرو افتد، که یار شما گمراه و ره گم کرده نیست و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید، و این قرآن چیزی جز وحیی که به او شده، نیست. این مطلب را آن فرشته بسیار قدرتمند [جبرئیل] به او آموخته است. آن توانمندی که راست بایستد در حال که در افق اعلی بود

دارای سجع و صنعت پردازی و آرایه های لفظی است؟ پاسخ را به عهده اساتید محترم نقد می گذاریم.

دلیل دوم

هنگامی که قصد بیان دلیل دوم را می کنیم، با زحمتی طاقت فرسا مواجه می شویم، چرا که لفظ «صحابه» کسانی را در بر می گیرد که بر طبق عرف عادت و تقالید اسلامی حاکم هاله ای از قداست و روحانیت آنها را احاطه کرده باشد ... حقیقت این است که من می خواهم این مبحث به دور از سیطره تقلیدها و عادات و رسوم موروثی باشد ... می خواهم بحثی را آغاز کنم که به از این مطالب و آزاد باشد و بر قابل اعتمادترین کتب معتبر تاریخ اسلام تکیه کرده است. بعد از این هم اهمیتی به رضایت خاطر یا خشم بستندگان تقلیدهای کورکورانه نمی دهم ... لذا چه کسانی صحابه هستند؟ صحابه، یاران پیامبرند که ایشان را دیده اند و مدتی طولانی با آن حضرت هم نشین بوده اند. مفرد این کلمه «صحابی» است

و بنابراین توضیح و تفسیر، معاویه، عمرو بن
عاص، طلحه و زبیر که امام در خطبه خود به آنان
تعریض می‌کند، از صحابه رسول هستند.

در اینجا سوالی واضح برای ما پیش می‌آید
که هم از نظر تاریخی و هم از بعد اسلامی و
دینی، ارزشی والا دارد. سؤال این است: آیا این
سخن که آنها از جمله صحابی حضرت رسول
بودند، برای تقدیس آنها تا ابد و تحریم انتقاد از
آنها و توجیه اعمالشان کافی است، هر چند به راه
خطا رفته باشند و در خطایشان از راه روشن شرع
مقدس اسلام عدول کرده باشند؟ ... گمان
نمی‌کنم که هیچ مسلمانی - خواه در درکات جهل

و نادانی افول کرده باشد، خواه به درجات فضل
و دانش و معرفت صعود نموده - بتواند در پاسخ
به این سؤال بگوید: بله. چرا که با این پاسخ،
دشمن مقدس‌ترین آیات وحی و جانمایه تعالیم
رسالت نبوی خواهد شد. شکی نیست که
همنشینی حضرت رسول، شرافت و بزرگواری
والا و مجدی عظیم بوده است که موجب
تهذیب نفس ایمان آورنده شده و درخشندگی
آنها را دارا شود و قلب را با مشعل زنده ایمان
منور سازد و با تمام عواطف، تمایل و رغبتها و
احساسات، به سمت قانون عظیم ازلی، جهتی
کامل گیرد ... همه اینها عملکرد و نتیجه
همصحبیتی با حضرت رسول است، در صورتی
که آمادگی کامل پذیرش (این معنویات) در
نفس صحابه همراه باشد.

اما اگر آن صحابی، بعد از وفات حضرت
رسول عنان نفسش را رها کند تا او را به مسیر



شهوآت دنیا وارد نماید، ما چه بگوئیم؟ مسیری که آن شخص در جهت از بین بردن وحدت اسلامی حرکت کند و صدها هزار مؤمن بی‌گناه را از بین ببرد به خاطر این که به منصب فرمانداری جائزانه، طمع بسته است و هیچ موعظه آگاهانه‌ای از قرآن حکیم تو را از این کار باز ندارد؟

آیا این مطلب را بیان نکنیم که همنشینی با پیامبر در چنین صحابه‌ای با آمادگی وافی همراه نبوده است؟^(۷) یا همچون بیشتر تاریخ‌نویسان مقلد بگوئیم که او از جمله صحابه حضرت رسول بوده است؟ معنی این کلام آن است که ما چنین شخصی را در بهشتی از تمجید و تقدیس قرار داده‌ایم که هیچ نقدی به بلندای مقام او نمی‌رسد؛ هر چند که از حکم قرآن خارج شده، سنت رسول را به مسخره گرفته و با رأی جماعت مسلمین مخالفت کرده باشد مورخ صاحب بصیرت پویا و ناقد و نیز حقیقت‌واضح و آشکار همچنین عقل آزاداندیش حقیقت‌جو به هیچ‌یک از این مطالب اقرار نمی‌کنند.

اما اکنون؛ زمان آن فرارسیده که از تاریخ درباره زندگی چنین صحابه‌ای که امام پس از وفات رسول آنان را مورد تعریض قرار می‌دهد سؤال کنیم که آیا زندگی آنها بر اساس وحی و رسالت بوده یا زندگی‌ای بوده است دنیوی و آزمندانانه با خودخواهی‌های سلطه‌جویانه و سیاست‌های خدعه‌آمیزی که با مکر و فریب و سرکشی و شهوت همراه بوده است؟ پاسخ تاریخ نوری درخشان است که پرده از روی

لحظه لحظه مسیر زندگی آنها برمی‌دارد، تا جایی که تقریباً هیچ عمل کوچک یا بزرگی از جانب آنان را رها نمی‌کند، مگر آن‌که آن به حساب آورد.

تاریخ به ما پاسخ می‌دهد که: طلحه و زبیر با علی بیعت کردند و بعد از اتمام آن، نزد او آمده و گفتند: ای امیرالمؤمنین! آیا می‌دانی که ما بر چه اساسی با تو بیعت کردیم؟

علی علیه السلام فرمود: بله، بنا بر فرمانبرداری و بنا بر همان دلیلی که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کردید. آن‌ها گفتند: با تو بیعت کردیم تا در امر خلافت شریک تو باشیم. علی علیه السلام فرمود: نه اما شما در استقامت و یاری به هنگام ناتوانی شریک هستید.^(۸) بنابراین چون برای این دو شخص آشکار شد که علی علیه السلام از ولایت و حکومت چیزی، به آن‌ها واگذار نمی‌کند، بیعت را شکستند^(۹) و در حالی که شروع به فریب مردم می‌کردند خارج شدند؛ تا بدان‌جا که آنان را به سمت قتلگاه جنگ جمل سوق دادند؛ جنگی که در آن خون دهها هزار مسلمان ریخته شد.

اما عمرو عاص که معاویه نامه‌ای برای او فرستاد و خواست تا یاری‌اش کند. با دو پسرش عبدالله و محمد مشورت کرد. عبدالله او را به ماندن در منزلش توصیه کرد؛ اما محمد به او گفت: حق با جماعت شامیان است. عمرو گفت: تو ای عبدالله! مرا با آن‌چه که خیر در دینم است، امر کردی و اما تو ای محمد! مرا به آن‌چه که خیر دنیای من است، فرمان دادی. سپس عمر، با

اختیار به معاویه پیوست و در قبال کمک و یاری او، ولایت مصر را خواستار شد. معاویه نیز وعده آن را به او داد ... خدعه حکمیت و عدولی از راه روشن عدالت، موجب ایجاد فرقه جدیدی در اسلام شد که مذهب و آراء خاص خود را داشتند. آن‌ها همان خوارج بودند که در واقع خاری در چشم حکومت اسلامی بوده و در بسیاری از مواقع، عاملی بزرگ در ضعیف ساختن این حکومت به شمار می‌آمدند ...

آیا دیدید که چگونه طلحه و زبیر پس از آن‌که با امام مسلمین بیعت کردند بر امام خروج کردند و این امر را تا مرگ دهها هزار مسلمان کشانند، چرا که علی از این‌که ولایت و حکومتی که به آن‌ها اختصاص دهد تا سیطره خود را در آنجا بسط داده و طعمهایشان را اشباع کنند، سرباز زده بود.

و آیا دیدید که چگونه عمرو بن عاص دنیا را بر آخرت برگزید و چگونه بین مسلمانان تفرقه ایجاد کرد و موجب ایجاد راه‌ها و مذاهب جدا از هم شد، و چگونه موجب از بین رفتن هزاران مسلمان مؤمن گردید فقط به این دلیل که معاویه وعده داده بود که وی را والی مصر کند؟!

و اما معاویه محور دایره این اعمال است. او کسی بود که فرستاده‌ای را به نزد طلحه و زبیر فرستاد تا آن‌ها را برای مبارزه با علی تشویق و ترغیب کند و به آن دو وعده داد که در امر خلافت با آن‌ها بیعت خواهد کرد. او کسی بود که به عمرو بن عاص نامه نوشت و مصر را طعمه‌ای برای جذب او قرار داد او کسی بود که با

راه‌اندازی جنگ‌های خونین در مقابل خلیفه شرعی مسلمین - علی علیه السلام - و همچنین برای تحمیل بیعت با فرزندش یزید - که شهره بی‌بند و باری و فساد اخلاقی و دوستدار و هم‌نشین شراب بود - وحدت مسلمین را از بین برد، و او کسی است که به خاطر شهوت و امیال خود، ده‌ها هزار مسلمان را فقط در جنگ صفین به قربانگاه برده و قربانی نمود. در حالی که لباسی متظاهرانه بر تن کرده بود و ظاهراً به خونخواهی خلیفه سوم - عثمان بن عفان - برخاسته بود. او آگاه بود که علی، بی‌گناه‌ترین و میراث‌ترین مردم از خون عثمان است. و چون امر فرمانروایی برای او پابرجا شد، نه تنها هیچ‌یک از قاتلان عثمان را محاکمه نکرد،^(۱۰) بلکه آن‌ها را آزاد و رها کرد تا در مقابل دیدگان او به خوشی روزگار گذرانند.

بنابراین، معاویه هیچ هم و غمی جز استیلاء بر عصای سلطنت نداشت. او حکومت را می‌خواست، هر چند در راه رسیدن به آن، نفس اسلام به خاموشی گراید. او حکومت را برای خود و فرزندانش که پس از وی آمدند، می‌خواست و برای او فرقی نداشت که جامعه اسلامی به آرامش رسد یا در خشم فرو رود؛ مسلمانان متحد گردند یا متفرق، کشته شوند یا با هم صلح کنند.

اینان همان صحابه‌ای هستند که امام به آن‌ها تعریض می‌کند. اینان همان صحابه‌ای هستند که اذنانشان پر بود با آن آیات جاودانه‌ای که به واسطه آن‌ها پیامبر به هنگام بازگشت از حجة‌الوداع در غدیر خم بر سر علی علیه السلام تاج

[ولایت] نهاد، پر که:

«بدانید و آگاه باشید! هر کس که من مولای اویم، علی، مولای اوست. خداوند، دوستدار آن کس باش که او را دوست می‌دارد و دشمن بدار آن کس را که او را دشمن می‌دارد و محبوب بدار آن کس را که او محبوب می‌دارد و دشمن بدار آن کس را که با وی دشمنی می‌ورزد و یاری رسان هر کس را که او را یاری رساند و خوار بدار هر کس را که او را خوار دارد، و حقیقت را با او به هر کجا که حرکت می‌کند، حرکت ده!» (۱۱)

و رسول خدا سخن نمی‌گفت مگر از جانب پروردگارش:

«و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. این کلام و قرآن چیزی جز وحی نیست که به او الهام شده است.»

بله؛ این آیات را همان صحابه از دهان رسول خدا شنیده و درک کرده بودند ... و شاید از من سؤال کنید که چگونه شمشیر بر چهره علی کشیدند و پس از آن به اتفاق با او جنگیدند؟ و من پاسخ می‌دهم که حلاوت دنیا و زیبایی‌های آن بر هر نبضی در بدن‌هایشان و بر هر اندیشه‌ای در نفوسشان سیطره یافته بود و آن‌ها را از راه راست بطور کامل خارج ساخته بود.

بنابراین، در حالی که شرایط این چنین است، چه خرده‌ای بر امام وارد آمده است در آن هنگام که به آنان تعریض و کنایه می‌زند؛ به خصوص که پیامبر فرموده بودند:

«ای گروه مسلمان! من با هر کس که اهل

بیت راه مسالمت جوید، صلح می‌کنم و با هر کس که با آن بجنگد، در جنگ هستم. دوستدار کسی هستم که آنان را ولی و سرپرست گیرد. آنان را دوست ندارد مگر آن کس که خوشبخت بوده و تولدی پاک داشته است، و با آنان دشمن نیست مگر آن کس که بدبخت بوده و تولدی ناپاک داشته است.» (۱۲)

ام سلمه از رسول خدا روایت می‌کند که فرمودند:

«علی همراه با قرآن است و قرآن همراه با علی. این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا زمانی که با من در حوض وارد شوند.»

می‌بینیم که پیامبر قبل از علی علیه السلام، به تعریض ایشان پرداخته است و درباره این مطلب سخن به مقدار کافی گفته شد.

دلیل سوم

این حقیقتاً مضحک است که ناقدان محترم گمان کنند که عرب در زمان جاهلیت بهره‌ای از ظرافت و صف و تخیل نداشته است؛ در حالی که ظرافت توصیف و تخیل صفتی است که ملازم زبان عربی است و با نگاهی گذرا و سریع به شعر جاهلی و نثر این دوره، بر این حقیقت صحه می‌گذاریم. به قسمتی از اشعار بنی حارث که از شعرای جاهلیت است و خورشید را در آن توصیف می‌کند، توجه کنید: (۱۳)

«مالک هستی، با خورشید نشانه‌ای را به ما می‌نمایاند که این نشانه به نعمت‌های خداوند اقرار نموده و از آن خبر می‌دهد.

در آن هنگام که شب فرا می‌رسد، پنهان شده و خود را مخفی می‌کند و اما در روز خود را نمایان می‌سازد. در آن هنگام است که نور سپیده‌دمان از این خورشید جدا می‌شود و تاریکی شب را منجلی می‌سازد و حجاب پوشاننده را جدا ساخته و از هم می‌درد. بر عرض افق لباسی بر تن می‌کند که در افق غربی گویان لباسی زرد رنگ است. خورشید آشکار شد و در آن هنگام اشعه‌هایش را در همه جا پراکنده ساخت. تا جایی که چشم تیزبین نیز از دیدن منظره‌ای از این خورشید ناتوان ماند. بر روی خورشید، چیزی همچون شیء آغشته به زعفران است که به اشعه‌های درخشانش شبیه است؛ شعاعی که خود همچون مرواریدی نورانی است. پس چون خورشید برآید، زردی‌اش رو به سپیدی گذارد و همچون پارچه‌ای معروف و مشهور به گرد درآید. نور و روشنایی آفاق را می‌پوشاند و با گرمای خورشید برافروخته می‌گردد و با پرمادن آفتاب ظهر شعله‌ور می‌گردد. در آن زمان که خورشید نمایان می‌شود و پرتو خود را در همه جا می‌گستراند، سایه را می‌بینی که کوتاه و ناپیدا می‌شود و همین سایه را به هنگام زوال خورشید از پهنه زمین می‌بینی که همه جا گسترانیده شده است.

خورشید، همان‌طور که طلوع می‌کند، به مخفیگاه خود و به محل غروبش بازمی‌گردد، همان‌طور که انسان بزرگسال و کهنسال چنین بازگشتی دارد. و خورشید نزدیک به غروب

می‌شود و به زردی می‌گراید، تا جایی که شعاع آن به هنگام پشت کردن و روگردانیدن، برای آن کس که بدان می‌نگرد، واضح و روشن دیده می‌شود و آشکار است. سالهاست که فنا می‌شود و خورشید همچنان هر روز می‌میرد و زنده می‌گردد و در همه جا پراکنده می‌شود.»

آیا شاهد ظرافت و صف و تخیل در این قصیده جاهلی هستید؟ و من شما را به خواندن اشعار معلقات دعوت می‌کنم، آن‌جا که وصف باران، رعد و برق، اسب و جنگ را به دقت می‌نگرید ... و همچنین، می‌توانید به توصیف لبید هم در وصف گیاه «تربه» - که پیش تر گذشت - مراجعه کنید ... و همچنین اوصاف جالب قرآن کریم را بخوانید. بشنوید کلام خداوند متعال را در احوال نیکوکاران که چگونه در باغها و گردشگاه‌های فردوس برین هستند.

«و یاران دست راست. یاران دست راست کدامند؟ در زیر کُتارهای بی‌خار و درخت موزی که میوه‌اش در هم پیچیده باشد، و سایه‌ای کشیده و پیوسته و آبی هموار روان و میوه‌ای بسیار که نه بریده و قطع شود و نه بازداشته شود و فرشهایی برافراشته ...»

و بنگرید به توصیف خداوند متعال از تطور در خلقت انسان:

«به تحقیق، ما انسان را از چکیده گل آفریدیم، سپس او را نطفه‌ای ساختم در قرارگاهی استوار، سپس نطفه را خون بسته‌ای ساختم و آن خون بسته را پاره‌ای گوشت کردیم و آن پاره گوشت را استخوان‌ها

گردانیدیم و بر آن استخوان‌ها گوشت پوشاندیم. سپس او را به آفرینشی دیگر بازآفریدیم. پس، بزرگ و استوار است خدای یکتا که نیکوترین آفرینندگان است.» (۱۴)

و پس از این مطالب، کدام غرابت در توصیف خفاش و طاووس توسط علی علیه السلام موجود است؟ کسی که شیر علم و ادب و فصاحت را از دستان محمد (ص) - پیامبر رب العالمین - نبوشیده و به همین واسطه در میان متقدمان و متأخران بارز شده است.

سفارش او به مالک‌اشتر

اما سفارش امام به مالک‌اشتر نخبی از جمله سواردی است که هیچ‌کس در مورد آن به مخاصمه بر نمی‌خیزد؛ چرا که انفاس پاک آن حضرت در لابه‌لای این کلام به آرامی و وارستگی در حال وزیدن است و آن را به فضایی معنوی و انفاسی ریحانی مبدل ساخته است ... و ما تعجب می‌کنیم که چگونه شک به قلم زیات درباره این عهدنامه راه یافته است. چرا که این عهدنامه شامل مجموعه‌ای شایسته از سیاست‌های جامعه مدنی است. و چطور است که زیات در عهدنامه و سفارش خلیفه دوم - عمر - به ابو موسی اشعری شک نمی‌کند که درباره او گفته است: «همه قضات، او را اساس نظام و استوانه احکام و امور حکومتی می‌دانند و چه شایسته است درباره او حکم کردند.» (۱۵)

حال آنکه پرورش علی در سایه شاخساران وحی و رسالت، سزاوار آن است که او بر

شایستگی‌ها و توانایی‌هایی لحاظ شود که دیگر رجال اسلامی، هیچ یک آمادگی چنین قابلیت‌ها و توانایی‌هایی را ندارند.

این معاویه است؛ دشمن سیاسی علی، هنگامی که به نامه حضرت به محمد بن ابی‌بکر به هنگام انتخاب او به فرمانداری مصر نوشته بود، دست می‌یابد، شروع به خواندن و مطالعه آن می‌کند و هر بار که خواندن را از سر می‌گیرد، آثار تعجب در او هویدا می‌شود. ولید بن عقبه چون اعجاب معاویه را می‌بیند، می‌گوید:

«از این سخنان درگذر، که باید در آتش

سوزانده شود!»

معاویه می‌گوید:

«باز ایست! که تو در این مورد حق اظهار

عقیده نداری.»

ولید پاسخ می‌دهد:

«آیا رأی و حسن تدبیر آن است که مردم

واقف شوند، سخنان بوترا ب نزد توست و تواز

آن‌ها مطالبی را فرامی‌گیری؟»

معاویه به او گفت:

«وای بر تو! آیا مرا فرمان می‌دهی که چنین

علم و دانشی را بسوزانم؟ به خدا سوگند که

دانشی این چنین جامع و محکم نشینده‌ام» (۱۶)

شما به سهل و آسانی نباید از این سخن

معاویه بگذرید که گفت: «به خدا سوگند، نشنیدم

که علمی جامع‌تر و استوارتر از آن باشد.»

بنابراین باید گفت که: ای کاش ادیبای ناقد ما

انصاف به خرج داده و در این موضع، همچون

معاویه به ادبیات و علم علی اعتراف می‌کردند.

این و کیف (کجایی و چگونه)

اما به کار بردن «این» و «کیف» در تمجید از حضرت باری تعالی و تنزیه آن از احاطه و حصر و وصف توسط حضرت علی علیه السلام؛ در این باره شما را باز می گردانم به این که توحید خداوند عزوجل اگر از مکان (کجایی) و کیفیت (چگونگی) منزّه نگردد، ناقص باقی می ماند.

امام در خطبه ای می فرماید:

«هر کس حد و مرزی برای او قائل شود، او را به شمار آورده... و هر کس او را به شمار آورد، از لیت او را باطل ساخته و هر کس بگوید: «کجاست؟» برای او مکان قرار داده... و هر کس بگوید: «چگونه است؟» او را توصیف کرده است.»

و امام در خطبه ای دیگر می فرماید:

«... با چشم قابل دیدن نیست و به مکانی محدود نمی گردد...» (۱۷)

و این سخن، ما را به حیرتی عظیم فرو می برد که می گویند: استعمال «این» و «کیف» در تنزیه حضرت الوهیت شناخته نشده است مگر بعد از ترجمه کتاب های ایرانی و یونانی به عربی. الحموی - دانشمند و علامه مشهور - در کتاب خود با نام «فرائد السمطين» با سند مجاهد از ابن عباس ^(۱۸) روایت می کند که گفت:

«فردی یهودی که به او نعل گفته می شد، نزد رسول خدا (ص) آمد و به ایشان گفت: ای محمدا! من از تو درباره مطالبی سؤال می کنم که چندی در سینه ام می گذرد. اگر به آن پاسخ دهی، به دست تو مسلمان می شوم. حضرت

فرمودند: بپرس ابوعمار! مرد گفت: ای محمد! پروردگارت را برای من توصیف کن. حضرت فرمودند: «خالق توصیف نمی شود مگر به واسطه آن چه که او خود را بدان توصیف کرده است و چگونه وصف شود خالقی که اوصاف از درک او و اوهام از رسیدن به او ناتوانند و اندیشه ها از تعریف و تمجیدش و دیده ها از احاطه به او عاجزند. او بزرگ تر از آن است که وصف کنندگان توصیفش کنند. در عین نزدیکی، دور است و در عین دوری نزدیک. کیفیت را او تعیین کرده؛ بنابراین درباره او گفته نمی شود «چگونه؟»... مکان را او مشخص ساخته؛ پس درباره وی گفته نمی شود: کجاست. کیفیت و کجایی در او منقطع است...»

پس اگر به درستی در دانش ناقدان ادبی و میزان بهره مندی آنها از سیره پیامبر اسلام تأمل کنید، همین کفایت می کند!

به کار بردن روش عددی:

برخی از ناقدان - همچون استاد فؤام أفرام البستانی ^(۱۹) - راه افراط در پیش گرفته اند. فؤام أفرام می گوید:

روش عددی، در ادبیات جاهلی شناخته شده نبوده و در ادبیات اسلامی نیز همچنان ناشناخته بود تا این که ابن مقفع کتاب کلبه و دمنه ^(۲۰) را به عربی برگرداند.

و از همین مطلب دستاویزی ساخته است تا بگوید که: چنین روشی از ساخته های شریف رضی است.

حقیقتاً غریب به نظر می‌رسد که چنین سخنی از ادیبی همچون بستانی بیان شود. کسی که به وسعت اطلاعات و وفور معارف و علوم مشهور بوده است ... چرا که این روش در ادبیات عرب پیش از اسلام هم معروف بوده است. سخن زهیر گواه بر این است:

حقیقتی که زداینده باطل است، بر سه وجه است: توانایی، حرکت، جهیدن.

قرآن کریم نیز این روش را به کار برده است. خداوند متعال می‌فرماید:

«هشت جفت را - از میش، و از بز، دو نر و ماده - [بیافرید.] بگو آیا [خدا] دو نر را حرام کرده است یا دو ماده را؟...» (۲۱)

و پیامبر ﷺ فرمودند:

«اسلام بر پنج چیز بنا شده است: شهادتین و اقامه نماز، پرداخت زکات، ادای حج و روزه.»

و ایشان ﷺ فرمودند:

«پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت شمار: زندگی را پیش از مرگ، سلامتی را قبل از بیماری. فراغت خود را قبل از مشغولیت، جوانی را قبل از پیری و ثروتمندی را قبل از فقر.» (۲۲)

و پیامبر ﷺ فرمودند:

«چهار چیز است که به هر کس اعطا شود، دنیا و آخرت به او اعطا شده است: زبان ذاکر، قلب شاکر، صبر بر بلا و همسری که در جان و مال انسان خیانت نرزد.» (۲۳)

و أحنف گفته است:

مؤمن میان چهار کس قرار گرفته: مومنی که به او حسادت می‌ورزد، منافقی که نسبت به او کینه دارد، کافری که با او می‌جنگد و شیطانی که فتنه‌انگیزی می‌کند. و همچنین میان چهار چیز قرار دارد که از آن چهار کس پیشین کمتر نیست: یقین، عدالت، مال حلال و برادری که در مسیر خداست. (۲۴)

گمان می‌کنم که این مطالب برای این که به ناقدان ثابت شود که روش عددی در زمان امام علی علیه السلام و پیش از ایشان معروف بوده است، کافی است. جز این که حضرت در به کارگیری این روش، شیوه‌ای داشته است که نشانه‌ای از توسعه و تفنن در آن دیده می‌شود و این از پرورش یافته دست رسول خدا و وارث علوم او انتظار می‌رود؛ کسی که همه ادبا ایمان دارند به این که او اولین متفکر اسلام است و کلامش فراتر از کلام مخلوق و فروتر از کلام خالق است و حکمتی که او برای ما آورده، حکمتی متعالی است که در سراسر زمان‌ها جاودانه است. کلام و گفتار او از هم قدرت منطقی محکمی بهره‌مند و بنا بر قیاسهای بلیغی استوار شده است. او در همه این موارد به نسبت مردان هم عصر خود، نوگرا به شمار می‌آید. این شیوه منحصر به فرد اوست که کسی در آن به‌گرد پایش نیز نمی‌رسد.

ما می‌گوییم از امام علی علیه السلام با تمامی این ویژگی‌ها انتظار می‌رفت است که این روش را در سطحی بسیار گسترده به کار گیرد ... و برای ما روشن است که حضرت همه این مطالب یا بیشتر از آنها را از آیات قرآن حکیم و سخنان

پیامبر (ص) استنباط کرده است. می فرمایند:

(به هر کس چهار چیز داده شود، از چهار چیز محروم نمی شود: به هر کس - توفیق - دعا کردن داده شود، از اجابت شدن محروم نمی شود و هر کس که - توفیق - توبه کردن به او داده شود، حرمان از پذیرش آن نمی بیند. به هر کس - توفیق - استغفار عطا شود، از آموزش و مغفرت محروم نمی ماند و به هر کس - توفیق - شکرگزاری داده شود، از زیاد شدن نعمت محروم نمی گردد

درباره استغفار می گوید:

هر کس عمل زشتی انجام دهد یا به خودش ظلم کند و بعد، از خدا طلب غفران و آموزش نماید، خدا را بسیار آمرزنده و مهربان خواهد یافت.

درباره شکر، خداوند متعال می فرماید:

«لئن شکرتم لازیدنکم.» (اگر سپاس گزارید، قطعاً - نعمت خود را - برایتان می افزایم.

درباره توبه نیز خداوند می فرماید:

همانا توبه برای کسانی که از روی جهالت عملی زشت انجام داده و سپس، به زودی از آن توبه می کنند، بر خدا فرض است که توبه آنان را بپذیرد اینانند که خداوند توبه اشان را می پذیرد و او بسیار دانا و حکیم است. بنابراین آیا پس از این مطلب جای شکی باقی می ماند تا ناقدان آن را ابراز کنند؟

دلیل چهارم

به هنگام مطالعه سبب چهارم تقریباً به این نظر

قاطع می رسیم که شک کنندگان در نهج البلاغه همه این کتاب را با آگاهی و دقت مطالعه نکرده اند. چرا که امام خود، این شبهه را در یکی از خطبه هایش روشن کرده است. در نهج البلاغه است که هنگامی که حضرت خطبه خود را در مورد کشتاری که در بصره اتفاق افتاد بود، به پایان می برد، مردی کلبی از میان گروهی از یاران آن حضرت برمی خیزد و می گوید:

ای امیر مؤمنان! حفاکه به تو علم غیب عطا شده است!

پس امام عليه السلام خندید و فرمودند:

ای برادر کلبی! این علم غیب نیست. این آموختن از شخصی عالم است. علم غیب علم به روز و ساعت قیامت است، و خداوند آن را با قول خود بر شمرده است، آن جا که می فرماید:

«همانا خداست که در نزد او علم به روز و ساعت قیامت است...» این همان علم غیبی است که هیچ کس جز خدا آن را نمی داند، اما جدای از این مطلب، علمی است که خدا به پیامبرش آموخته و ایشان نیز به من آموختند و برایم دعا کردند که سینه ام ظرفیت آن را داشته باشد و درونم مملو از این علم شود.

اگر ما همین یک قول را اتخاذ کنیم و از نتیجه گیری از مسائل اجتماعی که شامل مقدمات و علل آن می شود، صرف نظر کنیم و نیز اگر از این سخن پیامبر صلى الله عليه وآله که فرمودند:

«بهریزد از دانایی و هوشیاری مؤمن، که

او با نور خدا می بیند»

نهج البلاغه
پس از هزار سال

شماره ۱۱۱ / ۱۵۷

چشم‌پوشی کنیم، باز هم می‌بینیم که همان یک قول و سخن برای از بین بردن این شک و تردید و اشتباه کفایت می‌کند.

نهج‌البلاغه و شارحان آن

بسیاری از علمای معروف، شرح نهج‌البلاغه را به عهده گرفته‌اند و ما هیچ‌یک از آن‌ها را سراغ نداریم که در نسبت این اقوال به امیرالمؤمنین علی علیه السلام تردید کنند. از میان این علماء، مرحوم شیخ محمد عبده (۲۵) را ذکر می‌کنیم. او کسی است که از این کتاب روحی تازه گرفت و هیچ‌کس از جهت دامنۀ اطلاعات، دقت و ظرافت تفکر از او بالاتر نیست و هرگز چیزی این‌گونه شرح نشده است بلکه معتقدیم که او - رحمة الله - به این‌که تمامی کتاب، از آن امام علی علیه السلام است بسنده می‌کند، هر چند صراحتاً این مطلب را ذکر نکند. سبب این عقیده آن است که وی در مقدمه خود - در حالی که به توصیف کتاب پرداخته - می‌گوید: «مدبر چنان حکومتی و قهرمان چنان قدرتی، همان پرچمدار غلبه‌کننده‌اش، امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب است.»

بلکه وی از این مقدار هم فراتر رفته، و اعتراف می‌کند که همه الفاظ از امام صادر شده است. حتی وی آنچه را که در کتاب آمده، حجت و دلیلی برای فرهنگ‌های لغت قرار می‌دهد. (۲۶)

خلاصه: قرآن کریم نازل شد، در حالی که معجزه‌ای در بلاغت به شمار می‌آمد و

جدیدترین نوع قوانین دینی و زندگی به شمار می‌رفت و همین‌طور در زمینه سیاست و حکمت و آداب اخلاقی و اجتماعی که در آن ذکر شده بود، امری نوین به حساب می‌آمد. این مسئله نوین بودن، حرکت متحولانه سختی بود که اذهان را با فرهنگ رفیع جدیدی تربیت نمود و همچنین آن‌ها را برای زندگی جدید آمده و مهیا ساخت. (۲۷)

بنابراین آن عربی که بادیه و صحرا از او انسانی با طبع خشن ساخته بود که بت‌ها را پرستش می‌کرد و هم و غم او این بود که با برادر عربش بجنگد و او را بکشد و او را غارت نماید، و در تاریکی گسترده‌ای از جهل دنیوی و هرج و مرج و خرافات و تفرقه می‌زیست، میانه شبانگاه و صبحگاهان به انسانی متمدن و مومن مبدل شد که خدا را عبادت می‌کرد و برادر خود را صادقانه و وفادارانه دوست می‌داشت؛ وجودش سرشار از علم و زندگی‌اش مملو از نظم شده بود. آیا به نظر شما عجیب نیست که انقلابی فکری، اجتماعی، سیاسی، دینی و حقوقی همچون انقلابی که بعثت محمد ایجاد کرد، به وقوع پیوندد. انقلابی که از مردمی جاهل، ضرررسان و متفرق، امتی عظیم به واسطه قدرت‌ش، و عزیز و شکست‌ناپذیر به واسطه اتحادش می‌سازد. امتی که به فضل قرآن و قانون و شرع آن، به چراغ هدایت و رهبریتی درست و قوی برای جامعه انسانی مبدل شد ... آیا به نظر شما عجیب است که چنین بعثت نوآور و سازنده‌ای توانسته است عالم عرب را به بلندای کمال بشری برساند و

همچنین در سایه حکومت و سیطره اسلام به فتوحات سپردازد، تا جایی که تقریباً این گسترده‌گی نیمی از وسعت زمین را پوشش دهد؟



آیا تعجب آور است که چنین بعثتی، مردی همچون امام علی بن ابی طالب را شکل دهی کند و کتابی که همچون نهج البلاغه را ارائه دهد؟

اگر من، سخنی نظیر این بگویم، در واقع تردید در کفایت و لیاقت روح پویا و درخشان اسلامی است و همین‌طور تردید در کفایت و شایستگی ذهن صاف عرب در پذیرش تأثیرات فرهنگ و حیانی - الهی و نبوی است. کتابی همچون قرآن که در دنیای عرب را از تاریکی به سمت نور بیرون آورده، سزاوار آن است که برای مردم مددی چون امام علی علیه السلام را به ارمغان آورد که بهره‌مندی وی از چنان فرهنگ الهی - نبوی را هرگز شخص دیگری از مسلمین دارا نبوده است.

ایشان در خانه پسر عمویشان محمد - که منبع و مرکز اسلامی علوی است - پرورش یافتند. بنابراین علی علیه السلام استادی نیکو و مهربان داشتند که ایشان که - درود خدا بر او باد! - علی را با صبغه اخلاقی خود شکل داد و او را با بلاغت و شیوایی نبوی، پرورش داد. و چون قرآن کریم نازل شد و پیامبر بار رسالت را بر دوش گرفت، علی علیه السلام اولین کسی بود که به او ایمان آورد و در مسیر ایشان، مجاهده کرد و پیامبر نیز به او به عنوان کتاب وحی اعتماد نمود. پیامبر هر زمان که آیه‌ای به او القاء و ابلاغ می‌شد، شروع به تفهیم آن به علی علیه السلام می‌نمود و همه معانی و اغراضی را که در ژرفای آن نهفته و پنهان بود، به وی می‌آموخت و تفهیم می‌کرد. بنابراین گنجینه علمی، ادبی و دینی او هر روز افزون‌تر می‌شد و به نمو می‌رسید. تخیل ایشان از لحاظ توصیف فراخ‌گشت و احساسشان رقیب و بصیرتشان نورانی و ذوق ادبی‌شان لطیف گردید و امام علیه السلام

همچنان نزدیک ترین مردم به پیامبر ﷺ و ارجمندترین و بزرگوارترینشان نزد پیامبر بودند، تا اینکه خداوند رسولش را به جوار اقدس خود فرا خواند. و چون علی خلافت را به عهده گرفت و مخالفان بر وی شمشیر برکشیدند، نیاز به دفاع از مرکز خلافت بود، که به ناگاه او با چنان بلاغت و شیوایی ای که کودکان از آن سیراب شده و بزرگان آنان به حدی از کمال رسیدند، ... همچون ماه شب چهارده درخشیدن گرفت و آنگاه با علم نهفته الهی و با شیوه های حکمت و نشانه های ادبی و تحفه هایی در سیاست های مدنی و حقوقی، زبان گشود و سخنانی را ارائه کرد که همواره تا برپایی قیامت، به عنوان آفتاب بیان بشری باقی خواهد ماند و این بلاغت سحرانگیز و شکوه فیاض در زیبایی توصیف و دقت و ظرافت، قدرت سخن آوری نیکو، و فور کلمات ... و آن دانش فلسفه اخلاقی و آگاهی به قوانین اجتماعی و سیاست مدتی، توانایی مقتدرانه نسبت به تغییر فنون سخن، حکمت های ارزشمند، و افکار و اندیشه های متعالی و رشد یافته ... همه و همه از عواملی است که موجب می شود تا این خلکان و تذکره نویسان پس از او در صحت نسبت نهج البلاغه به امام علی علیه السلام دچار تردید شوند و حال آنکه اگر آنها بازگشتی به زمان و مکان که امام در آن ها رشد یافته بود، داشتند و به موجهای سیاسی ای که حضرت را احاطه کرده بود و بهره فرهنگی و اجتماعی ای که قرآن آن را منتشر ساخته بود، مراجعه می کردند و آن ها را به طور دقیق مورد

بررسی قرار می دادند ... و همچنین اگر دریابند که قرآن و تربیت نبوی، مدرسه ای بوده که امام را به نشانه رفته و در شیوه ادبی ایشان تأثیر گذاشته است، هرگز آنها را این چنین نمی دیدم که در شکشان باقی بمانند مگر آن که به یقین برسد. بلکه اگر آن ها با بینشی آگاهانه و نقادانه میان شیوه سخن و لهجه قاطعانه امام و اسلوب هماهنگ ایشان و طبیعت آتشین آن حضرت که بر خطبه هایشان غلبه دارد و میان سخنان شریف رضی در آثار نثری او مقایسه ای انجام می دادند، برای ما و خود آنها کفایت می کرد که رنج تردید در نهج البلاغه را به دوش نکشد و مشاهده کردیم که آنچه که برای ما با عنوان برهان ثابت اظهار کردند، در واقع بی اعتباری گمان های این شک کنندگان در نهج البلاغه بوده است.

ما قبل از اتمام این بحث، با سخنی جاودانه از شیخ محمد عبده شما را ترک می کنیم. سخنی که در خلال آن، ارزش این کتاب گران قدر تبیین می شود.

شیخ محمد عبده - رحمة الله - گفته است: «در میان اهل لغت کسی نیست مگر آن که قائل به این مطلب است که کلام امام علی بن ابی طالب، شریف ترین کلام و بلیغ ترین آن پس از کلام خداوند متعال و کلام پیامبرش است و از لحاظ ماده و محتوا، وافرترین آنها و از جهت اسلوب، در عالی ترین مرتبه و جامع ترین آنها از لحاظ معانی والا و ارزشمند است.»

پی نوشت ها

۱-ر.ک: باب حکمت ها از نهج البلاغه.

۲- الادب الجاهلی، پطرس بستانی
 ۳- اللّغة العربیة و آدابها، انیس مقدّسی
 ۴- البیان و التبیین، جزء اوّل، از جاحظ
 ۵- المثل السائر فی ادب الکاتب و الشّاعر، صفحه ۷۴، چاپ مصر، صاحب این کتاب می‌گوید:
 بی تردید، قرآن کریم، مسجّع است. پس تأمل کن ...
 ۶- سورة نجم: ۷- ۱. و نیز ر.ک. سورة الزّحمن و جز آن.
 ۷- در صحیح مسلم، جزء هشتم، صفحه ۱۵۷، انتشارات مکتبه محمد علی صبیح و فرزندان واقع در میدان الازهر الشریف، از ابن عباس نقل شده که رسول خدا فرمودند: «آگاه باشید، اولین کسی از خلاق که در روز قیامت محترم شمرده می‌شود، ابراهیم است. آگاه باشید که او مردمی از امت مرا خواهد آورد و آنها را به واسطه اصحاب شمال بودن مواخذه و عقوبت می‌کند و من می‌گویم: پروردگارا! اینان از اصحاب من هستند. گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که بعد از تو چه کردند. و من چنان که بنده صالح گوید: خواهم گفت مادامی که در بین آنها بودم، شاهد و ناظر بر آنها بودم و چون وفات یافتم، تو ناظر آنان بودی و تو به هر چیزی گواه و شاهدی. اگر آنان را عذاب کنی، پس آنها بندگان تو هستند و اگر آنها را بیامرزی، پس تو خدواند عزیز و حکیمی.» پیامبر فرمودند: «پس به من گفته شود: از زمانی که آنها را ترک گفتم، پیوسته برگشته و مرتد بودند.» و در حدیثی از وکیع و معاذ است که: «گفته شود: به راستی که نمی‌دانی پس از تو چه بدعت‌ها آوردند.»
 و این در صحیح بخاری، جزء چهارم، ص ۱۶۹، باب کلام خدا متعال: و اتخذ الله ابراهیم خلیلاً...، یاد در صفحه ۲۰۴، در اواخر باب: و اذکر فی الکتاب مریم، نیز ذکر شده است.
 ۸- قصار ۲۰۲

۹- ر.ک الامامة و السیاسة، از ابن قتیبه، صص ۴۲- ۴۱ تا ص ۷۳.
 ۱۰- ر.ک: گفتار عایشه دختر عثمان با معاویه، در الامامة و السیاسة، آنگاه که پس از خلیفه شدنش، وارد مدینه شد. و نیز ر.ک: ابالفداء و هر یک از کتاب‌های تاریخی که تمایل دارید.
 ۱۱- این حدیث را سی تن از صحابه روایت کرده‌اند. مراجعه کنید به احمد بن ماجه، ابن عساکر، طبرانی، حاکم، ترمذی و نسائی.
 ۱۲- این حدیث را ابوبکر صدیق روایت کرده است و به «حدیث خیمه» معروف است؛ چرا که در هنگام بیان آن، علی و فاطمه و فرزندانشان در خیمه بودند. و واجب است که تمام احادیثی که رجال سنی و شیعی بر صحت آنها اتفاق نظر دارند و مادر این جامی آوریم، آموخته شود.
 ۱۳- علم الادب، از اب شیخو، جزء اول.
 ۱۴- سوره مومنون.
 ۱۵- آنچه تعجب استاد حسن زیات را در عهدنامه و سفارش فاروق عمر بن خطاب برانگیخته، این است: «دلیل روشن و واضح آوردن وظیفه مدعی است و سوگند خوردن وظیفه کسی است که انکار می‌کند.»
 این قول حکمیت و داوری از آن رسول خداست، نه خلیفه دوم. امام بخاری در جزء سوم صحیح خود، صفحه (۱۸۷)، باب «رهن در حضر» روایت کرده است که: «خلاد بن یحیی برای ما روایت کرده که نافع بن عمر از ابن ابی ملیکه برای ما نقل کرده است که گفت: به ابن عباس نامه نوشتم. پس به من نامه‌ای نوشت و گفت: پیامبر چنین قضاوت کرده است که سوگند خوردن وظیفه خواننده دعوی (مدعی علیه) است.» و در صفحه ۲۰ از شرح العقائد النسفیة، چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد ملی در دمشق (۱۹۷۴) آمده است که رسول خدا

فرمودند: «آوردن دلیل روشن وظیفه مدعی است، و سوگند وظیفه آن کسی است که انکار می‌کند.» این مطلب به نقل از ترمذی: احکام (۱۲) و ابن ماجه در احکام ذکر شده و دارقطنی نیز آن را استخراج کرده، با افزودن این مطلب در آخر کلام مذکور که: مگر درباره قسامه (سوگندهایی که صاحبان کشته را به هنگام ادعای خونبها بدان گواه گیرند). و بیهقی در سنن، ابن حدیث را از ابن عباس و ابن عساکر و ابن عمر و مسلم، نقل کرده است، شبیه این حدیث را از ابن عباس در کتاب «الاقضية» باب سوگند مدعی علیه (۱) ه استخراج کرده ... بنده می‌گویم: اما نوری در شرح اربعین خود که نشر و توزیع آن در کتابخانه دارالفتح، واقع در دمشق انجام شده است، در صفحه ۱۹۳ از ابن عباس روایت می‌کند که رسول‌الله فرمودند: چون مردم دعاوی‌شان را بیاورند، گروهی اموال قومی و یا خونبهای آن‌ها را مدعی می‌شوند، اما آوردن دلیل واضح و روشن برعهده مدعی و سوگند بر عهده منکر است.» بنابراین، چگونه نویسنده‌ای بزرگ چون زیات در این لغزش افتاده و این حدیث را به خلیفه دوم نسبت داده است؟

۱۶- شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ج مصر
 ۱۷- اگر می‌خواهید بر این گونه معارف با اسلوبی زیبا و نیکو و بلیغ درباره تنزیه حضرت قدسی آگاه شوید، پس خطبه‌های علی - امیرالمؤمنین - را بخوانید!

۱۸- رجوع کنید به صفحه ۳۹ از کتاب غایة المرام.
 ۱۹- روائع بستانی، علی بن ابی طالب.
 ۲۰- بسیاری از ادبا بر این باور قاطعند که کتاب کليلة و دمنه از تألیف خود ابن مقفع است و ترجمه آن به عربی را ادعا کرده تا آن را ترویج دهد ...
 ۲۱- انعام.

۲۲- عقد الفرید، جزء دوم، باب مواعظ نبیاء، در صورت تمایل به اطلاعات بیشتر، به کتاب الجوامع الصغیر فی اقوال النبی مراجعه کنید.

۲۳- عقد الفرید، همان.
 ۲۴- البیان و التبیین از جاحظ، جزء دوم، صفحه ۱۵۸.

۲۵- او مفتی پیشین کشور مصر بوده است.

۲۶- محمد محی‌الدین یکی از شارحان نهج‌البلاغه است. بر او خرده می‌گیرند که درباره امام گفته است: (ایشان جوانی بودند با نیروی جوانی و آمال و آرزوها و نشاط این دوران) و این نیرو و نشاط و آرزو تعبیری باطل و به دور از شایستگی و صلاحیت ایشان است. به خصوص که این مطلب را برای توجیه موضع امام در مقابل دشمنان و مخالفین وارد ساخته است. معنی این مطلب آن نیست که ما منکر وجود آمال و شور و نشاط در امیرالمؤمنین هستیم. چرا که این صفات از ویژگیهای بارز جوان بزرگوار مسلمان است و از جمله مواردی است که شریعت نورانی اسلام آن را تثبیت می‌کند و امام نیز از آن برخوردار بوده است. اما این ویژگیها در ضمن چهارچوب شریعت و حقیقت محصور بوده است و براساس آنچه که از معنای ظاهری گفته استاد محی‌الدین - یکی از اساتید الازهر - یافتیم گفتن این مطالب برای تغییر صورت تاریخ بوده است و در همان صفحه می‌گوید «ولم یکن یبلغ به طموحه الی الانتفاض علی جماعة المسلمین بعد الذی نزل فی تألیفها و لم شعنها».

۲۷- این فرهنگ در قریحه شاعرانی که رسالت را درک کرده بودند، تأثیر گذاشت. الفاظشان رقیق شد و تخیلشان صیغهای از نورانیت گرفت. در این باره، مراجعه کنید به شاعرانی مانند حسان بن ثابت و دیگر شاعران مخضرم.